

## بررسی تطبیقی "درون‌مایه" در کلیدر و برادران کارامازوف

۱ رقیه نصر

۲ آرش مشفق

### چکیده

محمود دولت‌آبادی در خلق رمان بلند کلیدر، از شیوه داستایوسکی در رمان برادران کارامازوف متأثر شده است. درون‌مایه‌های جاری در رمان برادران کارامازوف به شدت دولت‌آبادی را تحت تأثیر قرار داده و موجب گردیده است که در خلال رویدادهای رمان کلیدر، تأثیر این مباحث به عینه نمایان شود. پدرکشی از جمله بارزترین درون‌مایه‌هایی است که دولت‌آبادی در طرح آن به صورت مستقیم از رمان برادران کارامازوف تأثیر پذیرفته است. توجه به مسایل زنان، روان‌کاوی شخصیت‌ها، مرگ اندیشی و ... از جمله مواردی هستند که دولت‌آبادی در پرداخت این درون‌مایه‌ها از شیوه داستایوسکی پیروی کرده است. دولت‌آبادی با بیان این نکته که به شدت علاقه‌مند به آثار ترجمه روسی به ویژه آثار داستایوسکی بوده، به طور غیرمستقیم تأثیرپذیری خود از آثار وی را تأیید کرده است.

### کلید واژه‌ها:

ادبیات تطبیقی، محمود دولت‌آبادی، فتودور داستایوسکی، رمان کلیدر، برادران کارامازوف.

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات فارسی واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران. (نویسنده مسؤول)

## مقدمه

آنچه آثار ادبی را از غنایِ دوچندان برخوردار می‌کند و نویسندگان و شعرا از آن ناگزیرند، مسأله تأثر و تأثیرپذیری است. بی‌شک هر نویسنده یا شاعری در خلق آثار خود، از اثری تأثیر می‌پذیرد و به دنبال آن بر آثار دیگر تأثیر می‌گذارد. نویسندگان روسی در این میان از سهم بیش‌تری برخوردارند. داستایوسکی یکی از این نویسندگان بنام است که با نوآوری در زمینه تکنیک‌های داستان‌نویسی، هم‌چنین وارد کردن انواع موضوعات مهم جامعه بشری به دنیای داستان، طرحی نو در عرصه ادبیات داستانی افکنده است و ده‌ها و شاید صدها نویسنده از شیوه وی تبعیت کرده و آثار ماندگاری خلق کرده‌اند.

ادبیات داستانی ایران نیز مستثنی از این قاعده نبوده، بعد از جنگ جهانی دوم، تحولات سیاسی مهمی در تاریخ سیاسی ایران روی داد. بعد از شهریور سال ۱۳۲۰، موج ترجمه‌های روسی راهی بازار کتاب ایران شد و نویسندگان به آثار روسی تمایل و رغبت بیش‌تری نشان دادند. مطالعه آثار ترجمه شده روسی این ویژگی را داشت که نویسندگان ایرانی تحت تأثیر این ترجمه‌ها قرار بگیرند و این تأثیر را با نبوغ خویش درآمیخته و آثار ماندگاری را خلق کردند. از جمله این نویسندگان روسی که آثار ترجمه شده‌اش در ایران با اقبال فراوان رو به رو شد و تأثیر شگرفی بر ادبیات داستانی ایران گذاشت، فتودور داستایوسکی بود.

جنايات و مکافات، ابله و برادران کارامازوف در میان آثار وی بیش‌ترین تأثیر را بر ادبیات ایران گذاشت و نویسندگان متعدّد ایرانی از شیوه وی در خلق آثارشان پیروی کردند.

محمود دولت‌آبادی در زمره این نویسندگان بود که به آثار ترجمه شده روسی تمایل خاصی نشان داد و این تمایل، تأثیرپذیری دولت‌آبادی از شیوه داستایوسکی را با خود به همراه داشت.

محمود دولت‌آبادی یکی از پرکارترین نویسندگان ایرانی در زمینه ادبیات داستانی است. تأثیر نویسندگان بسیاری در متن آثار وی به چشم می‌خورد، اما رمان بزرگ کلیدر وی، بیش‌ترین تأثیر را از ادبیات روسی گرفته است. محمود دولت‌آبادی این تأثیر را با خلاقیت و نبوغ خود درآمیخته و اثر ماندگاری را آفریده است. تعمق در این اثر، تأثیر عمیق رمان برادران کارامازوف را برای ما نشان می‌دهد. درون‌مایه این دو اثر در بسیاری از نکات شبیه به یکدیگر است و پیروی

دولت‌آبادی از داستایوسکی را در این عرصه برای ما هویدا می‌کند. دولت‌آبادی همانند داستایوسکی، در بطن رمان کلیدر به مقولاتی اشاره کرده که از مهم‌ترین مسایل جامعه بشری عصر وی هستند. مسأله زنان، انعکاس مسایل روان‌شناختی، پدرکشی، مرگان‌دیشی از جمله درون‌مایه‌هایی هستند که دولت‌آبادی در پرداخت آن‌ها از برادران کارامازوف پیروی کرده است. مطالعه تطبیقی رمان کلیدر و برادران کارامازوف، از این لحاظ دارای اهمیت است که نزدیکی و شباهت فرهنگی دو ملت را برملا می‌کند و از دردها و مشکلاتی سخن می‌گوید که مشترک بین دو فرهنگ و دو ملت است. علاوه بر این، این پژوهش تأثیر فن ترجمه را بر آثار ادبی یک کشور برای ما نمایان می‌سازد.

#### ادبیات تطبیقی و پیشینه آن در ایران

در تعریف ادبیات تطبیقی، نظریات و ایده‌های فراوانی ارائه شده است. شاید تعریف زیر جامع‌ترین تعریف از ادبیات تطبیقی باشد: «ادبیات تطبیقی تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهش‌گر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی کند.» (بزرگ‌چمنی، ۱۳۸۷: ۱۵۰)

«ادبیات تطبیقی با عنوان ادبیات مقایسه‌ای یا سنجشی، از سال ۱۳۱۷، در ایران شناخته شده و مورد توجه قرار گرفته و سال‌ها توسط دکتر فاطمه سیاح، صاحب کرسی این رشته، در دانشگاه تهران تدریس می‌شده است. اما آشنایی با این علم، به طور رسمی از سال ۱۳۳۲ پس از رساله جمشید بهنام شروع شد و هم‌زمان نوشته‌های پل وال تیگم مورد استفاده محققان ایرانی قرار گرفت. مقالات و مجموعه پژوهش‌های تطبیقی مجتبی مینوی که به گسترش این علم در فضای ادبی آن روزگار می‌پردازد و در جایگاه یکی از مؤثرترین محققان ایرانی در این عرصه به شمار می‌رود. مقاله عبدالحسین زرین‌کوب تحت عنوان گوته و ادبیات ایران که به بررسی دیوان شرقی و تأثیرات ادب فارسی بر آن پرداخته است، در رشد و گسترش این علم نقش بسزایی داشت.» (همان: ۱۵۰)

### بررسی تطبیقی درون‌مایه رمان کلیدر و برادران کارامازوف

درون‌مایه همان خون جاری در رگ‌های یک اثر است که جان و معنای آن را تشکیل می‌دهد. آغاز بحث ایجاب می‌کند تا اشاره‌ای به معنا و مفهوم «درون‌مایه» در آثار داستانی شود و تفاوت آن با موضوع در ادبیات داستانی روشن گردد: «درون‌مایه یا مضمون، جهت‌گیری نویسنده را نسبت به زندگی و به طور اخص موضوع داستان نشان می‌دهد.» (بی‌نیاز، ۱۳۸۷: ۵۲)

با توجه به تعریف فوق می‌توان درون‌مایه دو رمان کلیدر و برادران کارامازوف را تحت شاخص‌های زیر مورد بررسی قرار داد:

#### مسأله پدر کشی

پدرکشی یکی از مضامین برجسته بعضی از آثار ادبی به شمار می‌رود. پدرکشی بیش‌تر در ادبیات جهان مطرح است و پیشینه ادبیات ایران نمونه‌های اندکی از پدرکشی را دارا است: «پدرکشی در اساطیر ایران نیست. یک نمونه از پدرکشی هم که در شاهنامه فردوسی به چشم می‌خورد، مربوط به ضحاک عربی است. تراژدی پدرکشی نه تنها در ایران بلکه در اساطیر ایران هم وجود ندارد؛ زیرا پدر در ایران و هندوستان از قداست بالایی برخوردار است. اما در تراژدی یونان وضع به گونه‌ای دیگر است. پدرکشی در یونان بیش‌تر دیده می‌شود و بحث غالب است. همان‌گونه که در ایران تراژدی فرزندکشی بحث غالب است.» (اکبری و ذبیح‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۶)

بنابراین با مشاهده مضمون پدرکشی در پهنه ادبیات فارسی، در وهله اول تأثیرپذیری نویسنده ایرانی از نویسندگان آن سوی مرزها روشن و هویدا می‌شود. قابل ذکر است که آن چه در ادبیات داستانی ایرانی با نام پدرکشی مطرح می‌شود معمولاً جنبه اخلاقی دارد و انگیزه‌هایی مربوط به اخلاق منجر به وقوع پدرکشی است.

برادران کارامازوف به طور کامل بر حول محور پدرکشی می‌چرخد و رمان کلیدر نیز در خلال رویدادهای متعدد، توجهی به مسأله پدرکشی می‌نماید. جهت بررسی ماهیت پدرکشی در این دو اثر، ابتدا به تعریف مجملی از مسأله پدرکشی می‌پردازیم:

«طبق دیدگاهی معروف، پدرکشی مهم‌ترین و نخستین جنایت بشر و نیز فرد است. رابطهٔ پسر بیچه با پدرش، رابطهٔ به اصطلاح دوسوگراست. پسر بیچه به پدر خود تنفر می‌ورزد و خواهان از میان برداشتن او در حکم رقیب خود است، اما هم‌چنین معمولاً تا حدودی به وی مهر می‌ورزد. ترکیب این دو نگرش ذهنی، به یکی شدن با پدر می‌انجامد. پسر بیچه در پی به دست آوردن موقعیت پدرش است. هم به این دلیل که وی را شایستهٔ ستایش می‌داند و می‌خواهد مانند او باشد و هم به دلیل این که می‌خواهد او را از میان بردارد.» (همان: ۲۱)

از دیدگاه فروید، دلایل متعددی برای پدرکشی وجود دارد. تصاحب مقام پدر، تصاحب عشق، تمایلات مادی و ده‌ها مورد دیگر در تاریخ بشر، توانسته‌اند علتی برای رفتار گناه آلود بشر در زمینهٔ پدرکشی باشند: «فروید کسی است که اولین بار کلمهٔ عقده را به کار برد. او براساس تراژدی اودیپ، عقده اودیپ را وضع کرد. اودیپ پدر را کشت و با مادر خود ازدواج کرد. هر چند که در مبحث اساطیر این جبر تقدیر است که بلا را بر سر اودیپ آورد، تراژدی از هجوم جبرها سخن می‌گوید.» (اکبری و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۹)

### بررسی پدرکشی در رمان کلیدر و برادران کارامازوف

«کربلایی خداداد» یکی از شخصیت‌های رمان کلیدر، به عنوان پیرمرد ثروتمندی است که در پایان عمر، قادر به حرکت نیست و عباسجان و قدیر دو فرزند وی از او مراقبت می‌کنند. کربلایی خداداد، مورد نفرت عباسجان است و عباسجان در صدد کشتن وی است. دولت‌آبادی، انگیزه‌های زیر را برای پدرکشی، چنین بیان می‌دارد:

#### الف - رسیدن به قدرت

در رمان کلیدر یکی از انگیزه‌های پدرکشی ابراز نفرت عباسجان از پدر و تمایل او برای تکیه زدن بر مقام پدر است. او در پی کسب قدرت است و با تمام وجود، می‌خواهد، پدر نباشد بلکه سطوت و قدرت وی را او کسب کند: «باید این جانور بی‌رحم را بکشم، باید این سنگ جهنمی را بشکنم. نجات در همین است. کشتن کسی که، پدر من است.» (دولت‌آبادی، ج ۹: ۲۱۷۶)

### ب - در پدرکشی همه مقصر و گناهکارند

دولت‌آبادی کینه و نفرت حاکم بر پدر و پسر را در قطعه زیر به تصویر می‌کشد. هر چند عباسجان در اندیشه کشتن پدر است اما پدر نیز، دل خوشی از پسر ندارد. به عبارت دیگر، عامل پدرکشی هر دو جانب است و هر دو گناهکارند: «کربلایی خداداد، پلک‌ها را گشود و نگاه سخت و سمج خود را، در پیشانی عباسجان که روی کرسی پیش خمیده بود، دوخت. سر و شانهاش را بالا آورد و گفت: - برو گم شو از این خانه! برو، کله‌ات به گور برود. من یک پول سیاه هم ندارم که به تو بدهم، بود و نبود من را تو نابود کردی؛ ... بگذار و برو از این خانه، خدای محمد را شاهد می‌گیرم که اگر تو خودت را، با کله به چاه هم بندازی، چشم برایت تر نکنم!» (همان: ۸-۲۱۳۷)

داستایوسکی در رمان برادران کارمازوف حالاتی شبیه حالات پدر و پسر کلیدر را به تصویر می‌کشد. هر چند مضمون رمان مربوط به پدرکشی است اما فیودور پدر نیز در مقام پدری به پسرش کینه می‌ورزد و از او متنفر است. این حالات تأییدکننده این سخن داستایوسکی است که همه ما مقصریم: «- نمی‌روی، می‌خواهی مرا بپایی. ای آدم نفرت‌انگیز. تو همین را می‌خواهی. برای همین است که نمی‌روی... چشمانت پر از سوءظن است، پر از کینه است. با نقشه‌ای این‌جا آمده‌ای.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۹۵)

### ج - پول و ثروت پدر، عامل پدرکشی

یکی از انگیزه‌های برجسته‌ای که عباسجان را ترغیب به پدرکشی می‌کند، فقر شدید و نیاز شدید برای تصاحب پول و ثروت پدر است. دولت‌آبادی در عبارات زیر به صورت صریح، عطش عباسجان به تصاحب پول پدر را بیان می‌دارد: «اگر هنوز زنده بود، پس برای آن بود که جای سگه‌ها و اسکناس‌ها را به عباسجان نشان بدهد: آخر با خودش به گور که نمی‌خواهد برد!» (دولت‌آبادی، ج ۹: ۲۱۱۷)

انگیزه‌ای از این دست در برادران کارمازوف در رابطه با پدرکشی به چشم می‌خورد. پسر فیودور قصد دارد سه هزار روبل از پدر بگیرد اما پدر ممانعت به خرج می‌دهد. در قطعه زیر

ایوان از شنیدن این خبر - که برادرش به خاطر پول قصد پدرکشی دارد - برمی‌آشوبد. اما واقعیت امر همین است:

«ایوان فیودورویچ، تا اندازه‌ای دستپاچه، داد زد: «چه مزخرفاتی! دمیتری به دزدیدن پول نمی‌آید و برای پول، پدرم را نمی‌کشد. احمق ایوان و وحشی‌صفتی که او باشد، ممکن بود دیروز به خاطر گروشنکا او را بکشد، اما دزدی نمی‌کند.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۱۳)

#### د - شراکت برادران در قتل پدر

یکی از مباحثی که در رابطه با پدرکشی در رمان کلیدر برجسته می‌نماید، انگیزه دو پسر کربلایی خداداد برای قتل پدر است. هر چند تمایل عباسجان به این کار بیش‌تر است، اما دولت‌آبادی جا به جا در رمان کلیدر به کینه و نفرت قدیر (پسر دیگر کربلایی خداداد) نسبت به پدر اشاره می‌کند. هر چند قدیر همانند عباسجان به دنبال قتل پدر نیست اما از دست او خسته و بیزار است. دولت‌آبادی نفرت قدیر را در جمله‌های زیر ترسیم می‌کند: «رذل، گویی می‌خواست آب شدن پیرمرد را لحظه به لحظه ببیند، بچشد! می‌خواست بر دود شدن مردی که او را از پشت خود، جان داده بود، نظاره کند. نگاهش می‌کرد، خیره سر و سخت، بی آن که جنبه‌ای در سیما و نگاهش دیده شود.» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۱۸)

داستایوسکی نیز در برادران کارمازوف، اساس پدرکشی را بر نیت چند تن می‌گذارد. دو پسر و یک پسر نامشروع فیودور، انگیزه قتل وی را دارند: ایوان، دمیتری و اسمردیاکف. در قطعه زیر داستایوسکی عمق نفرت ایوان را به نمایش می‌گذارد: «فیودور در اندیشه شد و ناگهان نیشش به خنده‌ای آهسته و محیلانه باز شد: ایوان، به پیرمردی نحیف خشم نگیر، می‌دانم دوستم نمی‌داری. اما عصبانی نشو. چیزی ندارم که به خاطرش دوستم داشته باشی.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۹۵)

با مد نظر قرار دادن اصول روان‌شناختی فروید، می‌توان پدرکشی در برادران کارمازوف را این‌چنین توجیه کرد: «روان‌شناسی فقط در پی روشن کردن این موضوع است که چه کسی باطناً خواهان وقوع این جنایت بود و پس از وقوع آن چه کسی خرسند شد. به همین علت، هر سه

برادران کارامازوف، بدبین شکاک [ایوان]، جنایت کار مبتلا به صرع [اسمردیاکف] به یک اندازه گناهکارند. به جز آلیوشا که شخصیتی متباین با برادران خود دارد.» ( فروید، ۱۳۷۵: ۲۸)

موارد بسیاری در هر دو رمان به ویژه برادران کارمازوف وجود دارد که دلیلی بر وقوع پدرکشی است. اما آنچه در هر دو اثر مشهود و برجسته می‌نماید و موجب شباهت این دو اثر در این رابطه می‌گردد موارد زیر است:

الف - تنفر فقط از سوی فرزندان نیست، بلکه پدر نیز نسبت به فرزندش حس نفرت و بیزاری دارد.

ب - در پدرکشی رمان کلیدر و برادران کارمازوف، فقط یک فرزند نیست که انگیزه کشتن پدر را دارد، بلکه دیگر فرزندان نیز در این نیت شریک و همسو هستند.

ج - یکی از مهم‌ترین عوامل پدرکشی در رمان کلیدر و برادران کارمازوف، به دست آوردن پول و دارایی پدر است.

د - از دلایل مشابه پدرکشی در رمان کلیدر و برادران کارمازوف، رسیدن به قدرت و تصاحب مقام پدر براساس نظریه فروید است.

### مسائل روان‌شناختی

امروزه، روان‌شناسی نوین رفتارها و تمایلات و احساسات افراد را مورد کاوش قرار می‌دهد و برای هر عملی و تمایلی ریشه‌ای جستجو می‌کند و انگیزه آن رفتارها و تمایلات را برملا می‌سازد. ادبیات به ویژه ادبیات داستانی در این میان رسالتی بس عظیم دارد. ادبیات رئال باید به کمک روان‌شناسی بشتابد و با یاری دادن این علم، ریشه افکار، عادات و احساسات متمایز افراد را مورد کاوش قرار دهد. رمان کلیدر و برادران کارمازوف جزء آثاری هستند که به نحوی به طرح مباحث و مسائل روان‌شناختی پرداخته‌اند. در این قسمت از پژوهش برآینم تا رگه‌های مسائل روان‌شناختی را در رمان کلیدر و برادران کارمازوف مورد توجه قرار دهیم و میزان تأثیر دولت‌آبادی از برادران کارمازوف را به قضاوت بگذاریم. اما پیش از پرداختن به این بررسی، به مفهوم روان‌کاوی و رابطه آن با ادبیات، به صورت مجمل اشاره می‌کنیم:



«به اعتقاد فروید، رفتار ما انسان‌ها از بُعدی از ذهن ما ناشی می‌شود که فقط بخشی از آن جنبه آگاهانه دارد و بخش زیادی از آن ناآگاهانه است و اغلب به طور غیرمستقیم در رفتار ما بروز می‌کند.» (پاینده، ۱۳۸۰: ۳۰)

«به عقیده فروید تجربیات واپس زده و سرکوب شده انسان از بین نمی‌روند بلکه در ناخودآگاه جای می‌گیرند و هنگامی که ذهن از طریق تداعی، آن‌ها را فراخوانی می‌کند به صورت تمثیل‌ها و کنایات، در هنر و خواب و هذیان و جنون ظاهر می‌شوند.» (مشفق و علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۸۵) با توجه به این مطلب می‌توان اذعان کرد که ادبیات داستانی یکی از عرصه‌هایی است که ناخودآگاه انسان، در آن نمایان می‌شود: «شاید بتوان گفت این شیوه، حالات روانی حاکم بر هنرمند و جامعه را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد، بدین معنی که با تفسیر روان‌شناسانه اثر ادبی، می‌توان خود هنرمند را بهتر شناخت و انگیزه‌های حقیقی او را برای ساختن چنین ادبیاتی پیدا کرد.» (صنعتی، ۱۳۷۶: ۷۹-۷۸)

### بررسی بازتاب مسایل روان‌شناختی در رمان کلیدر و برادران کارامازوف

این شخصیت‌ها هستند که می‌توانند در متن رمان، حامل بار روان‌شناختی باشند. محمود دولت‌آبادی بعضی از شخصیت‌ها و اعمال و رفتار آن‌ها را طوری پرداخته است که از لحاظ روان‌شناسی توجه خواننده را جلب می‌کند. در قطعه زیر حالات درونی زیور را به نمایش می‌گذارد. زیور، در عبارت زیر افسرده، دلواپس و در لجه غم فرو رفته است. دولت‌آبادی در صفحات پیشین دلیل این حالت روانی زیور را برملا می‌کند. ورود مارال به زندگی آن‌ها و تحقیر او به سبب نازایی‌اش حالات روانی منفی را در وجود وی گره می‌زند: «اما زیور در بند این نبود که چشم‌هایی او را می‌پایند یا نه! او، چشم، به ظاهر خود نداشت. باژگونه، در انبوه باطن خود، گم بود. سینه‌ای پر گلایه و خیالی پر وهم داشت. دچار خویش بود. بغضی گره خورده در گلو، دردی خشکیده به دل.» (رمان کلیدر، ج ۱: ۸۶)

نویسنده در قطعه زیر، گل محمد را در صحنه آخر رمان، خسته، تلخ و بیزار به تصویر می‌کشد. علت این حالات روانی وی، رویدادهایی است که در جلد‌های نخست رمان بدان‌ها

اشاره رفته است: «چهره گل محمد، اما آرام نیست، خسته، تلخ و بیزار است. گونه‌های برجسته، بینی تیز و پیشانی گره خورده و چشمانی نیمه‌باز دارد.» (دولت آبادی، ۱۳۸۹، ج ۱۰: ۲۵۹۳)

بیش‌تر رفتار شخصیت‌های رمان کلیدر براساس اصول فوق روان‌کاوی می‌شوند. نادعلی دست به رفتارهای بی‌باکانه می‌زند. دلیل آن، فشاری است که از سوی عشق ناکام، بر وی وارد می‌شود. زیور در پی کشتن مارال است. دلیل آن فشاری است که در اثر تحقیر او به وجود آمده است. دلاور بارها قصد کشتن گل محمد را می‌کند، علت آن فشار روانی حاصل از خیانتی است که از سوی مارال در حقیقت وی صورت گرفته است.

نمونه‌هایی از این شخصیت‌ها که از دیدگاه روان‌شناختی می‌توان به تحلیل آن‌ها پرداخت، در این رمان بسیارند و پرداختن به همه آنها از حوصله بحث خارج است. اما آنچه مسلم است توانایی نویسنده در پرداخت شخصیت‌ها از این منظر است. کاری که نویسندگان بزرگ رئالیسم در آثار خود بدان پرداخته‌اند. داستایوسکی مهم‌ترین و برجسته‌ترین نویسنده رئالیست است که اثر خود را با روان‌شناختی در هم آمیخته است.

«داستایوسکی، با مهارت یک روان‌شناس، درون انسان را می‌کاود و درگیری‌های ذهنی افراد را پیش چشم خواننده قرار می‌دهد.» (فروید، ۱۳۷۵: ۷۸)

مهم‌ترین جنبه روان‌شناختی برادران کارامازوف، خودآزایی و رنج قهرمانان رمان است: «داستایوسکی قهرمان داستان‌هایش را برای تحصیل کمال روحی به خودآزایی و جستن رنج وا می‌دارد. مقلد شده بود که خود نیز از این خودآزایی کمال‌جویانه بری نماند.» (گراوندی، ۱۳۸۳: ۵۵)

در رمان برادران کارامازوف با شخصیت‌هایی رو به رو می‌شویم که رفتار آن‌ها ریشه در عقده‌های روحی و روانی دارد؛ به عنوان نمونه خودآزایی و احساس حقارت فیودور در جملات زیر نمایان است: «به یاد گفتار خودش در حجره پیر دیر افتاد: همیشه با دیدن مردم احساس می‌کنم از همه پست‌ترم و همگیشان مرا به جای دلک می‌گیرند، این است که می‌گویم بگذار دلک‌بازی در بیاورم... آرزو کرد انتقام ناشایست بودنش را از همه بگیرد.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۲۶)

در قطعه زیر گروه‌شنکا عشق خود را سرکوب می‌کند و در یک حالت روانی تلخ قرار می‌گیرد: «خنده‌دارترین نوع مضحکه است. او برادرت ایوان فیودور وویچ را دوست می‌دارد و منتهای سعیش را می‌کند به خود تلقین کند برادرت دمیتری فیودور وویچ را دوست می‌دارد.» (همان: ۲۶۲)

بیشتر شخصیت‌های این رمان به نوعی رنج‌کشی و خودآزاری مبتلایند و از این راه، مدام، احساس خود کم‌بینی را در خود تقویت می‌کنند: «دمیتری ناگهان برگشت و فریاد زد: صبرکن، آلکسی، یک اقرار دیگر، فقط هم نزد تو، نگاهم کن، خوب نگاهم کن. بین این جا ننگ سختی برایم در آستین دارد. حالا تو مرا که آدم بی سر و پا، بی سر و پای قسم خورده است، می‌شناسی.» (همان: ۲۲۳)

### مسائل زنان

رمان کلیدر و برادران کارامازوف به عنوان یکی از آثار رئالیسمی برجسته در پی انعکاس واقعیت جامعه‌اند. زنان نیمی از این واقعیت را تشکیل می‌دهند. در فصول پیشین خاطر نشان شد که انعکاس مسایل زنان در اثر ادبی، حاکی از نزدیک شدن آن اثر به ادبیات مدرن جهان به ویژه آثار رئالیسمی جهان است. دولت‌آبادی، زمانی به آفرینش نقش زنان در رمان کلیدر می‌پردازد که زنان ایرانی، موقعیتی بسیار شبیه به زنان خلق شده در برادران کارامازوف دارند. از این رو، تصویر زن در رمان کلیدر شباهت عظیمی با تصویر زن در برادران کارامازوف پیدا می‌کند. جهت اثبات این سخن، در این بخش از نوشتار، برآنیم تا موقعیت‌های متعدد و مختلف زنان را در رمان کلیدر و برادران کارامازوف مورد بررسی قرار دهیم:

«یکی از ویژگی‌هایی که زن‌ها را مشخص می‌کند، تسلیم و رضای آن‌هاست. هنگام بیرون کشیدن پیکرها از زیر خاکستر بمبئی مشاهده شد که مردها در حالت طغیان، ستیزه‌جو با آسمان یا درصدد گریز، سنگ شده بودند. حال آن که زن‌ها، خمیده، دوتا شده، رو به زمین کرده بودند. زن‌ها در قبال کائنات، خود را ناتوان می‌یابند: ناتوان در برابر آتشفشان‌ها، در برابر مأموران پلیس، در برابر ارباب‌ها و در برابر مردها.» (سیمون دو، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۰۹)

در ادبیات داستانی معاصر ایران ردّ پای عمیق از تصویر چنین زنانی، دیده می‌شود. نویسندگان رئالیست به تبعیت از شیوه نویسندگان بزرگ جهان، وضعیت اسفبار و مظلومانه زنان را در آثار خود انعکاس داده‌اند. هر چند، بیش‌تر این آثار از دید نویسندگان مرد آفریده شده است اما در لا به لای آن‌ها، می‌توان چهره از هم پاشیده و مظلومانه زن تسلیم و رضا را به عینه دید: «در داستان‌های ما اغلب از دید مردانه به مسائل زنان نگریسته شده و زن چهره مستقل خود را، کمتر به نمایش گذاشته است.» (میرعابدینی، ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۱۰۹)

با وجود این، نویسندگان متبحر توانسته‌اند حتی از دید مردانه، به بهترین وجه ممکن چهره زنان را در آثار خود ترسیم کنند. دولت‌آبادی یکی از این نویسندگان بزرگ است که به شیوه داستان‌نویسان رئالیست و با تأثیرپذیری از سبک و طرز آن‌ها، به بهترین نحو، مسائل زنان عصر خود را در اثر ارزشمند رمان کلیدر، به نمایش درآورده است، تعمق در نقش زنان در رمان کلیدر و مقایسه این جنبه از درون‌مایه رمان با برادران کارامازوف ما را به شباهت‌های متعددی در این رابطه راهنمایی می‌کند.

### بررسی انعکاس مسایل زنان در رمان کلیدر و برادران کارامازوف

#### – خشونت

زنان به عنوان بخش عظیمی از جامعه مورد تهاجم و خشونت هستند. خشونتی که از سوی جامعه مرد سالار بر آن‌ها اعمال می‌شود به عنوان واقعیت جدایی‌ناپذیر جامعه، در آثار ادبی به ویژه ادبیات داستانی، انعکاس وسیعی دارد: «هر عمل خشونت‌آمیز نسبت به جنس مؤنث و هر فعلی که منجر به ضرر نسبت به زنان یا دردهای جسمانی، جنسی، روانی شود و همچنین تهدید

به چنین افعالی، خشونت، علیه زنان محسوب می‌شود.» (صادقی، ۱۳۸۹: ۸۱) خشونت، علیه زنان، در رمان کلیدر بازتاب وسیعی دارد. زنان، توسط مردان کتک می‌خورند، مورد آزار جنسی قرار می‌گیرند. روسپی‌گری می‌کنند، تحقیر می‌شوند و... دولت‌آبادی با ترسیم چهره زنان خشونت‌دیده در رمان کلیدر، سر آن دارد تا خواننده اثرش را با واقعیت امر، پیوند دهد:

در عبارات زیر دولت‌آبادی، خشونت فیزیکی علیه "صوقی" را بیان می‌دارد. صوقی معترض ازدواج با "نادعلی" است و صوقی به جرم عشقش به "مدیار" - که باعث مرگ پدر نادعلی شده است - مورد خشونت قرار می‌گیرد: «[صوقی] مانده بود ببیند او، نادعلی چه خواهد کرد و چه خواهد گفت. هم در این هنگام پیکر نادعلی در هم شکست، همراه تاب و تپی در تن، تازیانهاش تیرگی را درید و بر سر و پشت دختر فرود آمد. نعره‌ای از قلب صوقی برکنده شد و او به گونه کبوتری بال بال زد و پیچ و تاب تنش چند تازیانۀ دیگر را وا گرفت...» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۷۳)

دولت‌آبادی تحقیر زیور را زمانی که مارال را با شویش هم‌آغوش می‌بیند، اوج خشونتی می‌داند که در حق زیور روا داشته می‌شود: «- وای... مادرکم! وای... در بهت ناباورانه خویش، زیور، نان را از دست فرو انداخت و ناگاه، چنان که گویی، غولی سر به ریش گذاشته، به میان گیچزار، از میان گیچزار گریخت.» (همان: ۴۱۷)

شیرو، زن ماه درویش، مورد آزار جنسی پسر ارباب واقع می‌شود و دولت‌آبادی این نوع از خشونت، و رنج حاصل از آن را به زیبایی در سیمای شیرو ترسیم می‌کند. (همان، ج ۲: ۵۰۱)

- در پی اعمال خشونت بر زنان است که جنبش فمینیسم در جوامع شکل می‌گیرد. بی‌شک ادبیات در این زمینه نقش مهمی ایفا می‌کند. با انعکاس خشونت علیه زنان، فعالان این جنبش را به گرفتن حقوق پایمال شده زنان، فرا می‌خواند: «فمینیسم به عنوان جنبش اجتماعی و فکری در وسیع‌ترین معنای آن به ارتقای موقعیت اجتماعی زنان به عنوان یک گروه در جامعه می‌اندیشد. «فمینیسم» از این نقطه آغاز می‌کند که زنان سرکوب می‌شوند و این سرکوب مسأله مهمی است. اقتدار مردان، آزادی عمل زنان را محدود می‌کند؛ چون مردان امکانات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بیشتری را در اختیار دارند.» (خداکرمی، ۱۳۸۷: ۴۵)

در جلد نهم، نادعلی به دنبال نامزد گم شده‌اش، صوقی است. اما ناگهان او را در لباس رقاصی و روسپی‌گری پیدا می‌کند. صوقی قربانی خشونت است که سال‌ها پیش به بهانه عشق او به مدیاری، از سوی نادعلی به او اعمال شده بود و صوقی برای فرار از این خشونت، سر به صحرا نهاده از رقاصی سر در آورده بود: «اما نادعلی، گویا که چنین نمی‌پنداشت و گویا که در حال و هوای شرنگ اصلاً نبود. چشم و نگاهش همچنان در پیچ و تاب تن رقاصه مانده بود و لبان تفتیده‌اش برهم قفل بودند که پاهایش انگار خود به خود به راه افتادند و او را یکسر به میدان داو رقص پیش آوردند. او ایستاد و لحظه‌ای دیگر به رقاصه چشم دوخت...

نادعلی خیره به هیچ جا و خطاب به هیچکس گفت:

صوقی، او صوقی بود!» (همان، ج ۹: ۲۱۱۰-۲۱۰۷)

داستایوسکی در اثر خود هرچند به زنان نقش مهم و اساسی نداده است، اما کم و بیش در کنار موضوعات متعدد به انعکاس مسائل زنان نیز پرداخته است. خشونت است که علیه زنان در برادران کارامازوف به چشم می‌خورد از نوع خشونت است که دولت‌آبادی در رمان کلیدر به آن پرداخته است. در صفحات آغازین رمان، خشونت مالی به چشم می‌خورد. انگیزه فیودور برای ازدواج با همسرش، تصاحب جهیزیه او است: «آن وقت‌ها وضع و حال فیودور پاولویچ ایجاب می‌کرده که به چنین سودایی، دل ببندد چون اشتیاق سوزانی داشته که هر طور شده، آتیه‌ای به هم بزند. چه چشم‌اندازی دلربا تر از این که خودش را به خانواده‌ای خوش نام ببندد و جهیزیه‌ای به دست آورد.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۲)

«عروس و داماد زندگی‌شان را به بی‌نظم‌ترین وجه، سر می‌کردند و لحظه‌ای نبوده که بین آنها دعوا نباشد. آورده‌اند که نجابت و وقار در زن جوان بیش از فیودور مشهود بوده. آخر فیودور پاولویچ محلّ پول دخترک را که بالغ بر بیست و پنج هزار روبل بود، به محض وصول، بالا می‌کشد و دخترک، دستش از آن هزاری‌ها، کوتاه می‌شود.» (همان: ۲۳)

تحقیر نیز یکی از انواع خشونت است که در برادران کارامازوف انعکاس دارد: «بعدها با پوزخند، چندی‌آورش می‌گفته: "آن چشم‌های معصوم، جانم را مانند تیغ شکافت." و این در آدم هرزه‌ای مثل او معنایی جز کشش شهوی ندارد. چون سوفیا جهیزیه‌ای نداشته و او را به

اصطلاح از طناب گرفته بود، پای خطبه عقد، حاضر نمی‌شود. کاری می‌کند که سوفیا، احساس کند در حق او جفا کرده، آن وقت از حلم و فرمانبری ذاتی‌اش، سوءاستفاده می‌کند و بر حرمت‌های اولیئه ازدواج پا می‌گذارد. زنان بی بند و بار را در خانه‌اش جمع می‌کند و در حضور زنش، به فسق و فجور می‌پردازد.» (همان: ۳۰)

آزار جنسی، نوع دیگری از خشونت، علیه زنان است که در قطعه زیر از سوی فیودور در حق دختری بیست ساله و بیمار جسمی روا می‌شود:

«قضا را در یک شب صاف و گرم و مهتابی در ماه سپتامبر (سال‌ها پیش) دسته پنج یا شش نفره‌ای عیاش، بسیار دیروقت از باشگاه باز می‌گشتند. از راه پستی که به باغ‌های پستی خانه‌ها منتهی می‌شد با پرچین‌هایی در هر سر گذشتند. این راه می‌رسد به پلی، روی آبگیری بلند و بوگندو، که اسم آن را رودخانه گذاشته بودیم، در میان خارخسک‌ها و گزنه‌های زیر پرچین، عیاشان، لیزاوتا را در خواب یافتند. خندخندان به تماشایش ایستادند و بنا کردند به گفتن شوخی‌های مستهجن. به ذهن آقای جوانی خطور کرد تا از سر بولهوسی از این قضیه، سر دربیورد که آیا می‌شود به چنین جانوری به چشم زن نگاه کرد و الخ... همگی با حالتی پر اشمئزاز محال بودن آن را اعلام کردند. اما فیودور که در میان آنان بود، خود را پیش انداخت و گفت: اصلاً هم محال نیست و در حقیقت لطف هم دارد و الخ... این درست است که در آن وقت، شور دلک بازی را در آورده بود. خوش داشت خود را پیش بیندازد و جمع را سرگرم کند.» (همان: ۱۴۲)

کتک کاری زنان و خشونت فیزیکی یکی دیگر از انواع خشونت‌ها است که در رمان برادران کارامازوف نمود ویژه‌ای دارد: «پیر بر پله پایین نشست. زن، همچنان روی زانو، نزدیک‌تر خزید و به نیمه نجوا و لرز لرزان گفت: سه سال است، بیوه شده‌ام. با شوهرم زندگی سختی داشتم. پیرمرد، ظالمانه، کتکم می‌زد. مریض افتاد، با نگاه کردن به او فکر می‌کردم اگر بنا باشد که حالش خوب بشود، اگر بنا باشد. دوباره سر پا برخیزد، بعدش چی؟...» (همان: ۷۸)

## - زنان و عشق مثلثی

یکی از درون‌مایه‌هایی که در رمان کلیدر و برادران کارامازوف برجسته می‌نماید و شباهت میان دو اثر را از لحاظ مضمون رقم می‌زند، ترسیم مثلث عشقی در متن دو اثر است. در هر دو اثر زن میان عشق دو تن قرار می‌گیرد. مارال: ۱- دلاور ۲- گل محمد؛ گروشنکا: ۱- دمتری ۲- افسر. به نظر می‌رسد دولت‌آبادی در خلق این مثلث عشقی از داستایوسکی تأثیر می‌پذیرد. داستایوسکی خالق هنرمندی است که در آثار خود به ترسیم زوایای روحی شخصیت‌ها می‌پردازد. او با قرار دادن یک زن در میان دو عشق، علاوه بر تکیه بر وقایع جامعه، قصد دارد به توصیف و ریشه‌یابی رفتار زنان داستان اقدام کند. او روان‌شناسان را فرا می‌خواند تا با کاوش در رفتار چنین زنانی، ریشه رفتار آنان را برملا کنند. بی‌شک دولت‌آبادی نیز، مسحور این اندیشه و رویکرد داستایوسکی شده است و با مشاهده چنین رویدادهایی در اطراف خود، به ترسیم چهره این زنان پرداخته است تا علاوه بر طرح رویدادهای رمان، به تصویرگری حالات روحی و روانی زنان جامعه خود بپردازد. بلکه از این رهگذر، بتواند ریشه رفتار و تمایلات این دسته از زنان را مورد کاوش قرار دهد. از این رو، وی مارال را در آغاز رمان، در حالی به تصویر می‌کشد که "دلاور" نامزد اوست و مارال، دل، در گرو عشق "دلاور" دارد: «دلاور، تو چشم منی، عزیز دل، من به این جا آمدم که ناگفته و ناشنیده محله را پله نکرده و رفته باشم. نخواستم خودسر باشم. من آمدم خیرت کرده باشم. نه که از کسی، شکوه آورده باشم، تو، دلاور من، دل خود آرام دار، دلاور من...» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۵)

اما چندی نمی‌پاید که مارال، دل به گل محمد می‌دهد و عشق دلاور را به فراموشی می‌سپارد: «زیر پوست مارال، از شادی و غمی غریب، سوختن گرفت دستش را خواست بالا بیاورد و برای گل محمد، تکان بدهد. اما واهمه کرد...» (همان: ۱۰۱)

پایان این عشق دو سویه، به نفع گل محمد، تمام می‌شود. مارال، به زودی دلاور را از خاطر می‌زداید و به عشق گل محمد، دل می‌دهد.

«شب بود که به چادرها رسیدند. مارال، کنار شانه شتر ماند، گل محمد، به چادر رفت...»

- از امشب او زن من است! مثل این یکی.



از در، بیرون رفت تا مارال را با خود، بیاورد...» (همان، ج ۲: ۴۱۹)

پایان این ماجرا به کینه‌کشی دلآور، ختم می‌شود. دلآور از ازدواج گل محمد با مارال، آگاه می‌شود از این رو به کرات در زندان اقدام به کشتن گل محمد، می‌کند.

داستایوسکی در رمان برادران کارامازوف نیز، مضمونی شبیه این نوع از عشق می‌آفریند. گروشنکا دلباخته دمیتری است اما او دل در گرو عشق افسری دارد که در گذشته با هم عهد و پیمان بسته بودند. پایان عشق مثلثی گروشنکا، به جدال بین افسر و دمیتری ختم می‌شود و پیروز میدان دمیتری است. گروشنکا از عشق پیشین خود، صرف نظر می‌کند. (برادران کارامازوف، ج ۲: ۵۶۲)

دولت‌آبادی با تأثیرپذیری از داستایوسکی، نسلی از زنان را در مضمون فوق به تصویر می‌کشد که هنوز به ثبات فکری و عاطفی نرسیده‌اند و همواره در جزیره سرگردانی<sup>۲</sup> غوطه می‌خورند. این زنان نماینده آن دسته از افرادی هستند که جهت یافتن هویت خود دچار سردرگمی شده‌اند و در بحران هویتی به سر می‌برند. از این رو، در عشق نیز دچار سردرگمی می‌گردند. داستایوسکی با ترسیم این مضمون قصد آن دارد تا نسل این زنان را در عصر خود ترسیم کند. زنانی که در حال گذر از دنیای سنتی به سوی دنیای مدرن، هستند. از این رو، دچار بحران هویتی شده، ثبات فکری و عاطفی خود را از دست داده‌اند. دولت‌آبادی نیز در جامعه خرد شاهد نسل چینی از زنان است. وی با الهام از شیوه داستایوسکی برای نشان دادن بحران سردرگمی این نسل، مضمونی با عنوان عشق مثلثی خلق کرده است.

۱ عبارت "جزیره سرگردانی" برگرفته از عنوان رمان سیمین دانشور به همین نام است. وی در این اثر ارزشمند به ترسیم وضعیت سرگردان و در حال تعلیق زنانی از جامعه می‌پردازد که در حال گذر از مرز سنت و ورود به دنیای جدید هستند. سیمین دانشور تقابل سنت و تجدد را در این اثر به شیوه‌ای نمادین به تصویر می‌کشد و حاصل کشاکش‌ها در این عصر منجر به سرگردانی شخصیت اصلی رمان است. "هستی" شخصیت اصلی این رمان است که در سر دوراهی انتخاب همسر واقع شده است. دو فردی - که او در سر انتخاب آنها است - از دو دنیای متفاوت هستند و این نکته سرگردانی وی را در دنیای امروز تبیین می‌کند. از این رو نویسنده، این اثر را "جزیره سرگردانی" نام نهاده است.

## مسئله مرگ‌اندیشی

«همان‌طور که نیچه، یکی از بزرگ‌ترین فرزندان تاریخ، گفته است: مرگ پایان زندگی است، ولی مرگ‌اندیشی آغاز آن. از لحظه‌ای که انسان به اندیشه مرگ می‌افتد، تازه زندگی راستین و واقعی‌اش را شروع می‌کند.» (ملکیان، ۱۳۹۳: ۱۲)

با توجه به عبارت فوق می‌توان دریافت که مرگ‌اندیشی با مرگ تفاوت اساسی دارد. «این که انسان در طول زندگی خود به لحظه‌ای فکر کند که مرگ او را درخواهد یافت همان مرگ‌اندیشی است.» (نهج البلاغه، ۱۳۸۷: ۴۵۳) «زندگی این‌جا با زندگی آن طرف، تفاوت اساسی دارد؛ زیرا، این‌جا عمل هست ولی محاسبه‌ای در کار نیست، آن‌جا محاسبه است و دیگر عملی در کار نیست. بنابراین، میان ماهیت دو جهان که در یکی عمل هست و حساب و کتابی در کار نیست و در یکی فقط حساب و کتاب در کار است و دیگر نمی‌توان دست به عمل زد، تفاوت بسیار است. پس، گاه مرگ‌اندیشی، یعنی؛ توجه داشتن به «نهایت‌داری» زندگی. و این، یعنی زندگی یک امر نامتناهی و بی‌کرانه نیست.

معنای دوم مرگ‌اندیشی یعنی "ترسیدن از مرگ"؛ زیرا، یکی از معانی «اندیشه» در زبان فارسی، «ترس» است، مثلاً، در متون قدیم می‌گویند: «اندیشه مدار»، یعنی «ترس». پس، «اندیشه» همیشه مانند امروز به معنای «تفکر» نبوده است، از این‌رو، «مرگ‌اندیشی» گاه به معنای «ترس از مرگ» است. در روان‌شناسی انواع مختلفی از «فوبیا» یا ترس‌های بی‌جهت تشخیص داده شده است؛ یکی از فوبیاها و ترس‌های بی‌جهت ترس از ارتفاع، یا فضای بسته... است که روان‌شناسان آن را بیماری تلقی می‌کنند. گاهی به این ترس از مرگ نیز «مرگ‌اندیشی» گفته می‌شود.

مرگ‌اندیشی معنای سومی نیز دارد که نه به معنای نهایت‌داری زندگی است و نه به معنای ترس از مرگ، بلکه به این معنا است که کنش‌های شخص چه واکنشی در پس از مرگ خواهد داشت. در واقع، مرگ مثل کوه است و زندگی ما در دنیا مانند این است که در دره‌ای زندگی می‌کنیم و صداهای ما به این کوه برخورد می‌کند و انعکاسی دارد، یعنی «واک» ما یک «پژواک» دارد؛ «ندا»ی ما یک «صدا» دارد.» (ملکیان، ۱۳۹۳: ۱۴)

در عرصه ادب، مرگ‌اندیشی به نوعی با مفهوم فوق در ارتباط است. به اعتقاد بعضی، ترس از مرگ و میل به جاودانگی، اولین انگیزه برای خلق آثار هنری است؛ فروغ در مصاحبه‌ای می‌گوید: «فکر می‌کنم همه آن‌ها که کار هنری می‌کنند علتش یا لاقفل یکی از علت‌هایش یک جور نیاز ناآگاهانه است به مقابله و ایستادگی در برابر زوال. کار هنری یک جور تلاشی است برای باقی ماندن یا باقی گذاشتن خود و نفی مرگ.» (سیاهپوش، ۱۳۷۶: ۱۷۷) اما آنچه به جهت ترس از مرگ و میل به جاودانگی به دست می‌آید در آثار ادبی به مرگ‌اندیشی تعبیر می‌شود. می‌توان: «کهن‌ترین هراس و آرزوی انسان را هراس از مرگ و آرزوی نامیرایی دانست.» (صنعتی، ۱۳۸۴: ۲) مفاهیم و مضامین متعددی در پهنه ادبیات به منصفه ظهور می‌رسند که همگی ناشی از مرگ‌اندیشی و مفاهیم مربوط به آن است. از جمله این مضامین و مفاهیم، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- رویکرد به عشق برای گریز از زوال
  - ۲- فرورفتن در گذشته و روزهای کودکی و نوجوانی و یاد کرد مسایل روزمره زندگی
  - ۳- یأس و بدبینی
  - ۴- دم غنیمت شماری و آرزوی جاودانگی لحظه‌های کامجویی و عشرت
  - ۵- عصیان در برابر هستی و اعتراض به وضع موجود
  - ۶- نگرانی بر نابودی طبیعت و ایجاد شکاف میان رابطه انسان با طبیعت و سنت
  - ۷- ویرانی و لرزانی هوسناک‌ترین لحظه‌ها
  - ۸- واژه‌ها و تصاویر شعری لرزان» (صادقی و مشتاق مهر، ۱۳۹۰: ۹۱)
- در بیش‌تر آثار ادبی، مرگ‌اندیشی با جلوه "عشق" به منصفه ظهور می‌رسد. اکثر قریب به اتفاق ماجراهای عاشقانه - که در آثار ادبی به چشم می‌خورد - ریشه در مرگ‌اندیشی و هراس از زوال و نابودی دارد.

### بررسی مرگانندیسی در رمان کلیدر و برادران کارامازوف

بررسی مرگانندیسی در رمان کلیدر و رمان برادران کارامازوف و مقایسه این مفهوم در این دو اثر ما را بر آن می‌دارد تا ابتدا به جلوه‌های مرگانندیسی در این دو اثر اشاره کنیم و در ادامه به شباهت‌های این مقوله در دو اثر توجه نماییم: جلوه‌های مرگانندیسی در رمان کلیدر و برادران کارامازوف

#### الف - عشق پاسخی به میل جاودانگی

آنچه آدمی را در برابر سرنوشت مرگ بار، به مبارزه دعوت می‌کند، عشق است. در رمان کلیدر بیش‌تر شخصیت‌ها دچار مرگانندیسی‌اند. آنان باور به پایان زندگی دارند و این باور به صورت ناخودآگاه آنان را به ورطهٔ عشق می‌کشاند. عشق به انسان، عشق به طبیعت، عشق به مفاهیم انسانی، در حقیقت عکس‌العمل در برابر مرگانندیسی است. زمانی که در رمان کلیدر عشق بروز می‌کند ردّ پای مرگانندیسی نیز به عینه دیده می‌شود. اولین عشق، عشقِ مارال به گل محمد است:

«مارال به زیور و بلقیس نگاه کرد، کلاه گل محمد از میان خاک‌ها، آن جا که ساق و سم اسب زمین را لهیده بود، برداشت و رو به گل محمد آمد. کلاه گل محمد بوی خاک و عطرِ عرق زلف او را داشت. مارال، ندانسته و ناهوشیار عطر تن پسر عمّه را می‌بویید. کلاه گل محمد، وقتی که او با اسب گلاویز شده بود، لگدکوب شده و درهم شکسته بود.» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۰۰)

دومین عشق، عشق شیرو به ماه درویش است. این عشق به نوعی آدمی را به زندگی جاودانه فرا می‌خواند. اشخاص در سایهٔ عشق، به جاودانگی می‌رسند و مرگانندیسی را پس می‌رانند. (همان: ۷۳)

عشق‌هایی از این دست در متن رمان کلیدر فراوان به چشم می‌خورد، عشق مدیاری به صوقی نیز در زمرهٔ عشقی است که میل به جاودانگی را رقم می‌زند. (همان، ۱۳۸)

از عبارات فوق می‌توان نتیجه گرفت که دولت‌آبادی برای مقابله با مرگان‌اندیشی پای عشق را به وسط می‌کشد. او به خوبی می‌داند که عشق نوعی پاسخ‌دهی به مرگان‌اندیشی است. در رمان برادران کارامازوف نیز عشق جلوه می‌کند. داستایوسکی مرگان‌اندیشی را با عشق پاسخ می‌دهد. عشق‌هایی که در این رمان تجلی می‌کند، تمایل شخصیت‌ها به جاودانگی را در ذهن روشن می‌کند. افراد رمان برادران کارامازوف عاشق می‌شوند تا از هراس مرگان‌اندیشی رها شوند و به زندگی جاویدان دست یابند. مهم‌ترین جلوه عشق در این اثر، عشق بین سه پسر فیودور یا برادران کارامازوف است. این سه پسر علیرغم این که ناتنی هستند اما عاشق همدیگرند و این عشق، آن‌ها را به سوی جاودانگی سوق می‌دهد: «آلیوشا در ادامه گفتگو آورد: می‌گویمت فوری دمیتری را بخواه خودم او را می‌آورم و بگو اینجا بیاید و دست تو و دست برادرم ایوان را بگیرد و دست به دستتان بدهد؛ زیرا توداری ایوان را عذاب می‌دهد. فقط به این دلیل که دوستش داری و عذابش می‌دهی. به این دلیل که دمیتری را از سر سوز دل دوست می‌داری.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۷۰)

عشق دمیتری به گروشنکا و عشق فیودور به گروشنکا تمایل به جاودانگی را در برادران کارامازوف به عینه روشن می‌کند.

نکته قابل توجه در این باره، تشابه نگاه داستایوسکی و دولت‌آبادی نسبت به هم در رابطه با مرگان‌اندیشی است. دولت‌آبادی به تبعیت از داستایوسکی عشق را بزرگ‌ترین عامل برای مبارزه با مرگان‌اندیشی می‌داند. عشق نیاز به زندگی جاودانه را ارضا می‌کند و مرگان‌اندیشی در رمان کلیدر با عشق‌های متعدد، پاسخ داده می‌شود. همان اندیشه‌ای که داستایوسکی در رمان برادران کارامازوف در پیش می‌گیرد.

## ب - یأس و ناامیدی

یکی از جلوه‌های مرگان‌اندیشی در آثار ادبی، ناامیدی و یأس است. زمانی که شخصیت‌های داستانی دچار یأس و ناامیدی می‌شوند از منظر روان‌شناختی، پاسخی ناخودآگاه به مرگان‌اندیشی می‌دهند. اندیشه مرگ و پایان زندگی، چنان اشخاص را بر می‌آشوبد که به دامان یأس و ناامیدی

پناه می‌برند. در رمان کلیدر، آن‌جا که افراد در برابر مرگ اندیشی کم می‌آورند به یأس پناه می‌برند. پیش‌تر ذکر گردید که عشق پاسخی قطعی به مرگ‌اندیشی است. اگر عشق بمیرد، مرگ غلبه خواهد کرد. این اندیشه، یأس را حاکم می‌کند. محمود دولت‌آبادی در پرداخت شخصیت نادعلی از این دیدگاه، به مسأله مرگ اندیشی پرداخته است. نادعلی عاشق صوقی است اما این عشق فرجامی ندارد و به فرار صوقی می‌انجامد. نادعلی در ناخودآگاه خود، زندگی جاودانه را از دست می‌دهد؛ مرگ اندیشی بر وی غلبه می‌کند و به دنبال آن یأس بر سر او سایه می‌اندازد: «نادعلی هیچ از خود نبود، نمی‌دانست چه می‌کند. دست و بال زدنِ مادر هم بیهوده بود. نادعلی بار دیگر داغ شده بود. تب و عرق، قطره‌های درشت و چسبناکِ عرق از پیشانی روی پلک‌ها می‌چکید، در چشم‌هایش فرو می‌رفت و شیارهای آب از چانه به زیر یقه‌اش می‌خزید، لب و دندان‌هایش می‌لرزید و از سر و تنش بخار برمی‌خاست، خشم و دلهره، ترس و بی‌زاری و رحم یکباره فرا گرفته بودش.» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۷۵)

در برادران کارامازوف نیز یأس و بدبینی حاصل کشمکش مرگ‌اندیشی است. فیودور از همان آغاز رمان، دچار یأس است. عدم دسترسی او، به زندگی جاودانه، طرد شدگی، او را به سوی مرگ‌اندیشی سوق می‌دهد از این‌رو پیوسته احساس ناامیدی در وی موج می‌زند: «این‌جا خیلی معصیت کرده‌ام. همیشه در این فکر بوده‌ام که چه کسی برایم دعا می‌کند و آیا کسی در دنیا هست که این کار را بکند. پسر عزیزم در این باره خیلی ابله‌م - گاه و بیگاه، البته، نه همه وقت - فکر می‌کنم من که بمیرم محال است شیاطین از یادشان برود مرا با قلابشان به جهنم بکشانند.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۴۳)

با توجه به نمونه‌های فوق می‌توان گفت که ترسیم چهره ناامید و بدبین اشخاص در رمان کلیدر و برادران کارامازوف، پاسخی به مرگ‌اندیشی است و دولت‌آبادی جهت ترسیم مرگ‌اندیشی توسط یأس و نومیادی از شیوه داستایوسکی تأثیر پذیرفته است.

### ج - عصیان در برابر هستی

عصیان درون‌مایه عمیق دو رمان کلیدر و برادران کارامازوف است. جا به جای رمان کلیدر مملو از عصیان است. پیش‌تر ذکر شد که عصیان در برابر هستی نوعی مقابله با مرگ اندیشی و هراس از آن است. آدمی باور دارد که زندگی وی پایانی دارد. این پایان برای وی هراس‌آور است. برای گریختن از این هراس به مقابله برمی‌خیزد. عصیان یکی از راه‌های این مقابله است. او عصیان می‌کند تا مقهور نیروهای دیگر نشود و جاودانه بماند تا مگر مرگ‌اندیشی را به گوشه‌ای براند. نمونه‌های بسیار زیادی از این نوع عصیان را می‌توان در اثر محمود دولت‌آبادی سراغ گرفت. اهم آن‌ها عبارتند از:

#### ۱- مبارزه گل محمد

«برای خودت در دسر فراهم نکن، خان محمد. بیرون بیا، سالم و بی‌دنباله بیرون بیا، بیا به کلیدر، ما با تو خیلی کار داریم، پسر. دیگر گل محمد...»  
 - گل محمد ... چی؟  
 - برای خودش در دسر فراهم کرده!  
 - از چه بابت؟...» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۸۹۷)

#### ۲- فرار شیرو با ماه درویش

شیرو در عشق ماه درویش می‌سوزد، عشق به خاطر جاودانه بودن، مرگ‌اندیشی را از وجود او، دور می‌کند اما عرف و مناسبات اجتماعی اجازه عاشق شدن را برای او نمی‌دهد. شیرو بر می‌آشوبد و شبی با ماه درویش فرار می‌کند. این فرار نوعی عصیان در برابر اجتماعی است که شیرو در آن می‌زید. عصیان شیرو در واقع مقابله‌ای با مرگ‌اندیشی است: «جای درنگ، نه، ماه درویش سارغ رخت از سر شیرو برداشت و به ترکبند مادیان بست. شیرو افسار از خاک برگرفت. ماه درویش پا در رکاب کرد و بر در خانه زین جای گرفت و دست به سوی شیرو دراز کرد، شیرو دست در دست مرد و پای بر پای او گذاشت و به یک جهش پای از خاک کند و تن

بر ترک مادیان نشانند، قلاب دست‌ها به دور کمر ماه درویش، ماه درویش به او رو می‌گرداند. کلامی به شوق و بیم، دم گرم مرد بر رخ شیرو، بیش از این تاب نیاورد، شیرو، سر بر شانه مردش گذاشت.» (همان: ۱۳۵)

### ۳- ازدواج گل محمد با مارال

عصیان نسبت به طبیعت در ازدواج گل محمد با مارال، نقش می‌بندد. زیور نمی‌تواند، بچه بیاورد. تمایل به بچه داشتن نوعی مقابله با مرگ‌اندیشی و رسیدن به زندگی جاویدان است. گل محمد با عصیان خود، علیه تقدیری که طبیعت برای او رقم زده است، مارال را به زنی می‌گیرد و بچه‌دار می‌شود.

### ۴- پدرکشی

پدرکشی در رمان کلیدر نیز نوعی عصیان علیه مرگ‌اندیشی است. پیش‌تر ذکر شد که در رمان کلیدر، عامل اصلی پدرکشی، تصاحب ثروت پدر برای زنده ماندن است. عباسجان در گیرودار فقر دست و پا می‌زند و می‌داند که زندگی وی در خطر مرگ است. در عمق اندیشه عباسجان، هراس از مرگ موج می‌زند؛ میل باطنی به جاودانه شدن در وجود وی می‌جوشد. فقر را با آن گره می‌زند و تصور می‌کند با به دست آوردن ثروت به دنیای جاویدان قدم خواهد نهاد. از این‌رو، با انگیزه پدرکشی، وارد میدان مبارزه می‌شود و عصیان می‌کند. در لابه لای هر جمله عباسجان میل به جاودانگی و هراس از مرگ موج می‌زند. او طالب ثروت است تا عمر جاویدان یابد و در یک کشمکش این اندیشه را در وجود پدر خود نیز احساس می‌کند: «می‌خواهی با خودت به گور ببری یا غیر از ما دو نفر، وارث دیگری هم، تو داری که ما از آن، خبر نداریم؟ شاید هم اشتهایت آن قدر، زیاد است که پیش خودت، خیال می‌کنی صد سال دیگر هم می‌توانی، عمر کنی؟ نه خیر، خیلی که تو زنده باشی یک سال دیگر است. یک سال دیگر! اما یک‌دندگی است. می‌خواهی اول من را کله به گور کنی و بعدش بمیری! خیلی خوب، من مصالحه می‌کنم.» (همان، ج ۹: ۲۱۳۷)



با مطالعهٔ رمان برادران کارامازوف، مضامینی نزدیک به مضامین فوق، مشاهده می‌شود. داستایوسکی در اثر خود، به نوعی با مرگ اندیشی مواجه است. از این‌رو، عشق، در رمان وی جایگاه ویژه‌ای دارد. به ویژه عشق آلیوشا به مفاهیم انسانی و پدر زوسیما - که نماد مردان جاویدانند - مرگ‌اندیشی را در برادران کارامازوف رقم می‌زند: «او از اولین دوستداران انسانیت بود و اگر هم زندگی رهبانی را اختیار کرد برای این بود که به نظرش آمد برای جانش - که می‌کوشید آن را از ظلمت معصیت برهاند و به نور عشق واصل کند - مفری آرمانی است و دلیل این که، زندگی رهبانی بر او این گونه جلوه کرد، این بود که کسی را آن جا یافت که به نظرش تالی نداشت و او کسی نبود جز پیر دیر سرشناس دیارمان، پدر زوسیما، که یک دل نه، صد دل، عاشقش شد.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۶)

میل به جاودانگی در بطن همهٔ شخصیت‌های رمان برادران کارامازوف موج می‌زند و این میل از مرگ‌اندیشی و هراس از مرگ حاصل می‌شود. حتی فیودور در سخنانی که به پدر زوسیما می‌گوید از میل جاودانگی و هراس از مرگ خود پرده برمی‌دارد: «اگر مطمئن می‌شدم که همگی به عنوان مهربان‌ترین و داناترین آدم‌ها می‌پذیرندم، پروردگارا که چه آدم خوبی می‌شدم! ناگهان روی زانوانش افتاد: ای استاد! برای نیل به زندگی جاودانه چه باید بکنم؟» (همان: ۶۸)

به نظر می‌رسد دولت‌آبادی در خلق تصویر عشق برای رهایی از مرگ‌اندیشی، از شیوهٔ داستایوسکی پیروی کرده است و تحت تأثیر این نویسندهٔ شهیر، عشق را به عنوان عکس‌العملی در برابر مرگ‌اندیشی در رمان خود مطرح کرده است. وی حتی در رابطه با عصیان نیز از شیوهٔ داستایوسکی تبعیت کرده است. پیش‌تر گذشت که پدر کشی در واقع نوعی عکس‌العمل در برابر هراس از مرگ است. در برادران کارامازوف پدرکشی به انگیزهٔ تصاحب پول پدر و عشق، شکل می‌بندد. هر دو عامل پول و عشق از میل به جاودانگی حکایت دارد. دمیتری در اندیشهٔ کشتن پدر است؛ چون پدر، عشق وی، گروه‌شنکا را تصاحب کرده است و عشق عکس‌العملی در برابر مرگ‌اندیشی است: «گذرا، این را هم بگویم که هر چند افراد بسیاری در شهر ما، از رقابت بی‌تناسب و دیوافتانه کارامازوف و پسرش خبر داشتند، رقابتی که بر سر گروه‌شنکا بود، کسی

نمی‌دانست که زیر پوشش رفتار گروه‌شکا با آن دو چه نهفته است.» (داستایوسکی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۴۸۴)

ایوان پسر دیگر فیودور در اندیشه کشتن پدر است او، برای تصاحب ثروت پدر، قصد چنین کاری را دارد. این عصیان و سرکشی ایوان از میل او به جاودانگی، خبر می‌دهد. اگر ایوان، ثروت پدر را صاحب شود، مانایی او بیش‌تر خواهد شد. چون، فقر، یکی از عوامل تهدیدکننده زندگی است. این اندیشه، از هراس، نشأت می‌گیرد. ایوان، معتقد است پول وی را پدرش تصاحب کرده، برای به دست آوردن آن، دست به پدرکشی می‌زند. (همان: ۱۰۵)

هم‌چنان که ملاحظه می‌شود، دولت‌آبادی به طرز داستایوسکی پدرکشی را به نوعی عصیان در برابر هراس از مرگ تعبیر می‌کند. وی با تبعیت از ظرافت‌کاری نویسنده برادران کارامازوف، هوشمندانه در بطن رمان کلیدر، به طرح مسأله «مرگ‌اندیشی» می‌پردازد. نکته جالب توجه در این دو اثر که از شباهت نزدیکی برخوردار است، طرح مسأله مرگ‌اندیشی در لابه‌لا و تو در تویی رمان‌هاست. شخصیت‌های این دو اثر، به گونه ناخودآگاه به مرگ می‌اندیشند و هراس از مرگ و باور بر این که روزی زندگی به پایان خواهد رسید، آنان را وادار به اعمال، رفتار و نیت‌هایی می‌کند که شاید خود از انگیزه آن رفتار آگاه نیستند و در این گذر، محمود دولت‌آبادی به شدت تحت تأثیر داستایوسکی، قرار می‌گیرد.

## نتیجه‌گیری

مطالعه تطبیقی رمان کلیدر و برادران کارامازوف، خبر از تأثیرپذیری دولت‌آبادی از شیوه داستایوسکی در خلق رمان بزرگ فارسی دارد. دولت‌آبادی در گروه نویسندگانی قرار دارد که بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ به آثار ترجمه شده روسی توجه نشان داد و در این گذر در شیوه نگارش آثار خود، متأثر از این ترجمه‌ها شد.

درون‌مایه یکی از مطرح‌ترین مواردی است که نویسندگان می‌توانند در آن حوزه، از یکدیگر تأثیر بپذیرند. درون‌مایه‌های جاری در رمان برادران کارامازوف به شدت محمود دولت‌آبادی را تحت تأثیر گذاشته است؛ چنان که مباحث برجسته پدرکشی، مسایل روان‌شناختی، توجه به مسایل زنان و مرگان‌دیشی، از جمله مواردی است که ثابت می‌کند دولت‌آبادی در طرح آن‌ها (رمان کلیدر) تحت تأثیر داستایوسکی (برادران کارامازوف) بوده است. دولت‌آبادی بنا بر شیوه داستایوسکی به دست آوردن ثروت پدر را یکی از علل عمده پدرکشی قلمداد می‌کند. او در مسأله پدرکشی، گریزی به نظریه اودیپ فروید زده و همانند داستایوسکی، کینه علیه پدر از سوی فرزندان پسر را نوعی عقده روانی قلمداد می‌کند. ساختار ظاهری پدرکشی در رمان کلیدر شباهت تنگاتنگی با برادران کارامازوف دارد. در هر دو اثر، تنها یک فرزند در اندیشه نابودی پدر نیست بلکه فکر کینه از پدر در وجود فرزندان پسر او موج می‌زند و تنها اجرای قتل به دست یک فرد صورت می‌گیرد. خشونت علیه زنان در رمان کلیدر شباهت چشمگیری به خشونت اعمال شده در خصوص زنان در رمان برادران کارامازوف دارد. خشونت جسمی و جنسی، خشونت روانی از جمله شاخصه‌های برجسته خشونت علیه زنان است که در هر دو رمان مورد توجه واقع شده است. علاوه بر این، دولت‌آبادی بنا بر سیاق داستایوسکی، در خلال رویدادهای رمان خود، به روان‌کاوی شخصیت‌ها می‌پردازد و از دیدگاه روان‌شناسی، بعضی از رفتارها و تمایلات را مورد تحلیل قرار می‌دهد و ریشه بسیاری از رفتارهای نابهنجار شخصیت‌ها را در مسائل روانی جستجو می‌کند. همان کاری که برادران کارامازوف در پیش گرفته

است. کینه، خشم، نفرت، قتل و... رفتارها و تمایلاتی هستند که به اعتقاد داستایوسکی می‌توانند ریشه در عقده‌های روانی یک فرد داشته باشند. دولت‌آبادی در رمان کلیدر این مهم را مدّ نظر قرار داده و در خلق قهرمانان کلیدر، مسائل روان‌شناختی را مورد توجه قرار داده است. مرگ اندیشی نیز از جمله درون‌مایه‌های مطرح در رمان کلیدر است. تمایل به جاودانگی، مهم‌ترین انگیزه برای نویسندگان است تا در اثر خود به مرگ‌اندیشی توجه کنند. آنچه دولت‌آبادی در مسأله مرگ‌اندیشی از داستایوسکی تأثیر پذیرفته، آفریدن شخصیت‌هایی است که در طول اثر، عشق در زندگی آنان نقش اوّل را بازی می‌کند. عشق، عکس‌العمل برجسته‌ای در برابر مرگ است و تمایل به جاودانگی را در درون هر فرد ارضا می‌کند و دولت‌آبادی با تبعیّت از داستایوسکی این مهم را در رمان خود پررنگ کرده است.

Archive of SID

### فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - نهج البلاغه، به کوشش سید رضی، (۱۳۸۷)، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- ۲ - بی نیاز، فتح اله، (۱۳۸۷)، درآمدی بر داستان نویسی و روایت شناسی، تهران: نشرافراز.
- ۳ - خدا کرمی، شهناز، (۱۳۷۸)، در جستجو برای آینده بدون خشونت، تهران: نشر قدیانی.
- ۴ - داستایوسکی، فئودور، (۱۳۷۹)، برادران کارامازوف؛ ترجمه صالح حسینی تهران: نشر ناهید.
- ۵ - دولت آبادی، محمود، (۱۳۸۹ و ۱۳۸۱)، کلیدر، ۱۰ جلد، تهران، نشر: صدای معاصر.
- ۶ - سیاهپوش، حمید، (۱۳۷۶)، زنی تنها، تهران: نشر نگاه.
- ۷ - سیمون دوبوار، (۱۳۸۲)، جنس دوم، ترجمه قاسم صفوی، ج ۲، تهران: نشر توس.
- ۸ - صادقی، محمود، (۱۳۸۹)، تحلیل روان شناختی خشونت کلامی، تهران: نشر قطره.
- ۹ - صنعتی، محمد، (۱۳۷۶)، تحلیل روان شناختی در هنر و ادبیات، تهران، نشر مرکز.
- ۱۰ - فروید، زیگموند، (۱۳۷۵)، داستایوسکی و پدرکشی، ترجمه حسین پاینده، تهران: نشر مرکز.
- ۱۱ - میرعابدینی، حسن، (۱۳۶۸)، صد سال داستان نویسی در ایران، ج ۳، تهران: نشر چشمه.

### فهرست مقالات

- ۱۲ - اکبری منوچهر و آسیه ذبیح نیا، (۱۳۸۹)، تراژدی فرزندکشی در ایران و پدرکشی در یونان، نشریه علمی - پژوهشی ادب فارسی. دوره جدید، ش ۳-۵.
- ۱۳ - بزرگ چمنی، ویدا، (۱۳۸۷)، کلیات ادبیات تطبیقی، نامه انجمن. ش: ۳۰.
- ۱۴ - پاینده، حسین، (۱۳۸۰)، بیگانه آشنا، روان کاوی و نقد ادبی، کتاب ماه، ادبیات و فلسفه، شهریور.
- ۱۵ - صادقی رضا و رحمان مشتاق مهر، (۱۳۹۰)، مرگ اندیشی وزوال مهم‌ترین بن مایه در شعر فروغ، نشریه علمی - پژوهشی اندیشه‌های ادبی، اراک، سال: ۲، ش: ۷.

- ۱۶- صنعتی، محمد، (۱۳۸۴)، *درآمدی به مرگ در اندیشه غرب*، نشریه ارغنون، ش: ۲۷.
- ۱۷- گراوندی، غلامرضا، (۱۳۸۳)، *داستایوسکی بنیان‌گذار داستان روان‌شناختی*، ادبیات داستانی. آذر ماه، ش: ۸۵.
- ۱۸- مشتاق مهر، رحمان، *فرهنگ عامیانه در آثار محمود دولت‌آبادی*، دانشگاه آزاد تبریز، گروه زبان و ادبیات فارسی.
- ۱۹- مشفق، آرش و ناصر علیزاده خیاط، (۱۳۸۹)، *جریان سیال ذهن در داستان‌های مصطفی مستور*، فصل‌نامه علمی - پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۷.
- ۲۰- ملکیان، مصطفی، (۹۳/۹/۱۲)، *مرگ اندیشی*، روزنامه ایران.

Archive of SID